تبیین ملازمه‌ی تنوع ذوات با عدم ادراک خداوند

وجه اول) کثرت حجاب وحدت

خُب، اگر «تصریف» این باشد، «ممتنع» معنا پیدا می‌کند یا نه؟ ممتنع است خدای متعال را درک کنیم چرا؟ علت آن چیست؟ «بما ابتدع». حال «ما» به معنای «ما»ی موصوله باشد که ظاهرش هم همین است یا «ما»ی مصدریه باشد که به‌معنای «ابتداعه» است. «بما ابتدع من تصریف الذوات»، یعنی چون خدای متعال، ذوات متنوعه آفریده است، پس ممتنع از ادراک است. این ظاهر عبارت ایشان است. خُب، سؤال این است که اینها چه ربطی به هم دارد. خُب، خدای متعال انواع چیزها را آفریده است، پس ممتنع است که او را ادراک کنیم؟! دلیل باید به مدلول بخورد. بین دلیل و مدلول ملازمه باشد. آیا ملازمه‌ای هست یا نیست؟ ملازمه‌ی آن مقداری توضیح می‌طلبد. ما به عنوان احتمال عرض می‌کنیم. هر وجهی هم به ذهن شما آمد، بفرمایید. به ذهن بنده، دو وجه آمده است.

اولین آن‌ها مقداری اخفی است و قابل بحث است. این‌که تنوع ذوات، یعنی تکثر. تکثر اشیای مختلف. وقتی اشیاء، متکثر می‌شوند، وقتی تنوع و کثرت جلوی عقل می‌آید، مانع می‌شود از این‌که بتواند آن واحد ساذج بسیط را درک کنیم. به تعبیری ذوقی می‌گویند کثرت، حجاب وحدت می‌شود. «تصریف الذوات»؛ این همه ذوات متنوع و گوناگون، ویجب امتناع درک الواحد من جمیع الجهات. این یک جور بیان ذوقی است.

وجه دوم) تقابل، خاستگاه مفاهیم؛ عدم تقابل در خداوند متعال

اما وجه دومی که به خیالم می‌رسد خوب باشد، این است: «تصریف الذوات»، یعنی خدای متعال ذوات مختلف و متنوع را آفرید. اصلاً اصل خود تنوع، تقابل است. می‌گوییم: این با آن فرق دارد. هر متصرفاتی از ذوات، متقابلاتی درست می‌کنند که تقابل، زمینه‌ی درک مفهومی آن است. اساساً خاستگاه مفاهیم، تقابل است. شما تا تقابل نداشته باشید، هیچ مفهومی برای ذهن شما جلوه نمی‌کند. علم و جهل، حیات و موت، نور و ظلمت، وجود و عدم، وحدت و کثرت و لذا اگر در یک فضایی باشید که اصلاً مقابلی برای یک مفهومی درک نکنید، اصل خود آن مفهوم را هم درک نمی‌کنید. مثل نور. اگر فرض بگیری کسی به دنیا بیاید و از اول تا آخر عمرش هر کجا که می‌رود نور یک نواخت موجود باشد؛ اگر در چاه رفت آن نور یکنواخت باشد؛ هر کجا برود آن نور یکنواخت موجود باشد. این شخص هرگز نمی‌تواند نور را درک کند. چرا؟؛ چون همیشه با آن همراه است. وقتی این نور برود، ظلمت و نبود این نور را ببیند، بعد می‌گوید: ظلمتی است که آن نور نیست و الا چیزی که اصلاً مقابل نداشته باشد، ولو دائماً با آن دمساز باشیم، برای او به عنوان چیزی که اسمی روی آن

بگذارد، ظهور نمی‌کند. همیشه با آن نور دمسازیم، اما «لا اعرفه». مثال معروفش این است که ماهی می‌گوید: آب چیست؟! هر کجا رفته، آب دیده است. حالا می‌گوید: آب، دیگر چیست؟! خُب، معلوم است که می‌گوید: آب چیست. چون غیر از آب ندیده است. دائماً با آب دمساز است اما غیر از آب را ندیده است. این مثال‌ها مثال‌هایی است که [مطلب را] به ذهن نزدیک می‌کند.

حضرت علیه السلام می‌فرمایند: خدای متعال، بستر متقابلات را برپا کرده است. «تصریف الذوات»؛ انواع ذواتی که انسان آن‌ها را با مقابلاتشان درک می‌کند. می‌گوید: این بقر است، این انسان است، این سنگ است، این آسمان است، این زمین است، این موجود است و این معدوم است. اما خود او مقابل ندارد. خود او واحد احد بسیط من جمیع الجهاتی است که مبدأ تمام حقایق است و اصلا «لم یکن له کفوا احد». «کفو» یعنی همسر دارد؟؛ معلوم است که همسر ندارد. «کفو» به‌معنای چیزی است که بتواند در عرض خدای متعال باشد، این اصلاً معنا ندارد. اگر آن را به‌خوبی تصور کنید، حتی فرض ذهنی هم ندارد. پس «بما ابتدع من تصریف الذوات»؛ از آن جایی که بستر درک را به وسیله‌ی ذوات متنوع‌های فراهم کرده است، که به تقابل درک می‌شوند، خودش ممتنع از درک است. چون تصریف و تنوع و تقابل در او معنا ندارد. لذا آنچه که مقابل ندارد را، ممتنع است درک کنید. چون درک تنها با تصریف، محقق می‌شود. با تقابل و تنوع است که درک محقق می‌شود و مصحح پیدا می‌کند. او را نمی‌توانید درک کنید.

بنابراین با بحث‌هایی که هفته قبل شد، حضرت علیه السلام نمی‌خواهند درک معرفتی عقلانی را انکار کنند؛ بلکه می‌خواهند درک مقابلی را انکار کنند. «ممتنع»؛ خدای متعال از این‌که با مفاهیم متقابل درک شود؛ یعنی مفاهیمی که از بستر تقابل بیایند، ممتنع است با مفاهیم متقابله او را درک کرد.

شاگرد: یعنی نظیر «ان اللّه تبارک و تعالی عیّن العین فلا عین له» است؟

استاد: بله.

شاگرد: «خلق التقابل فلا مقابل له».

استاد: قبلاً هم بحث کردیم. در همین کتاب خطبه‌ای با مضامین عجیب بود. «وبمضادته بين الأشياء عرف أن لا ضد له»[1]، «وبتجهيره الجواهر عرف أن لا جوهر له»[2]. در همین باب بود.

«سبق الأوقات كونُه والعدمَ وجودُه»[3]؛ تعبیر خیلی مهمی بود. نفرمودند: «طرد العدم وجوده»، بلکه «سبق العدم وجوده». وجود همه ما عِدل عدم است. ماهیت یا موجود یا معدوم است. نمی‌شود بگویند وجود ما سابق است. سبقت وجود بر عدم، اختصاصی خدای متعال است. با آن توضیحاتی که در آنجا دادیم. «بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعر له وبتجهيره الجواهر عرف أن لا جوهر له ، وبمضادته بين الأشياء عرف أن لا ضد له ، وبمقارنته بين الأمور عرف أن لا قرين له ضاد النور بالظلمة ، والجاية بالبهم».

علی أیّ حال، در اینجا هم همان است: «ممتنع عن الادراک بما ابتدع من تصریف الذوات»؛ او است که ذاتهای مختلفی را آفریده که منشأ و مصحح ادراک می‌شود؛ ادراک به مفاهیم متقابله و لذا است که می‌گویند: «عرفت اللّه بجمعه بين الاضداد». اگر مفاهیم متقابله بود، نمی‌شد. اما او بین اضداد جمع می‌کند. مفاهیم متقابله در او جور دیگری صدقشان هست. با بیانات مختلفی که در سایر روایات و خطب اهل البیت علیهم‌السلام هست، این‌ها کمکم خودش را به‌وضوح نشان می‌دهد.

شاگرد: این دو بیان با دو تفسیر از ممتنع می‌سازد.

استاد: بله.

شاگرد ۲: امتناع در اینجا به‌معنای استحاله نیست؟ یعنی درک آن محال است.

استاد: در تناسب حکم و موضوع چطور است؟؛ از تناسب حکم و موضوع، حیث استحاله را می‌فهمیم. قبلاً چرا عرض کردم «ممتنع» یعنی ممتنع است از حیث ادراک مشاعری؟ چون به تناسب حکم و موضوع، تصریف از حالی به حالی رفتن است. فهمیدیم آنچه که از حالی به حالی می‌رود، نمی‌تواند ثابت را درک کند.

شاگرد ۲: آن تفسیری که فرمودید، بله، اما اگر امتناع به‌معنای استحاله باشد، این تعلیلی هم که می‌آید، باید به‌معنای استحاله باشد. این دو تفسیری که فرمودید، محال که نیست. شناخت خداوند به آن معنا، محال نیست.

استاد: محال است که خدای متعال را با مفاهیم متقابله بشناسیم. چرا؟

شاگرد: در تفسیر تصریف الذوات که فرمودید حالی به حالی می‌شود، بله.

---

[1]. شیخ صدوق، التّوحید، ج ۱، ص ۳۷.

[2]. همان.

[3]. همان.

بازبینی #2
ایجاد شده 23 ژوئیه 2024 15:48:10 توسط ... .
به روزرسانی شده 23 ژوئیه 2024 16:03:41 توسط ... .